

گفتمانهای جاری در سیاستهای اعراب، مباحثات در نظام منطقه‌ای

Michael N. Barnett, *Dialogues in Arab Politics: Negotiations in Regional Order*, New York: Columbia University Press, 1998, 376 pages.

بیزن اسدی

استاد یار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

یکی از ویژگیهای بارز منطقه خاور میانه وجود عوامل زیاد اختلاف برانگیز و برعکس محدود عوامل نسبی در ایجاد وحدت و همبستگی در کل آن است. عواملی نظیر تفاوت گسترده در نوع نظامهای سیاسی و طبعاً نوع برداشتها و نگرشهای سیاسی رهبران کشورها، ملی‌گراییهایی گوناگون، اختلافهای متعدد و عمیق ارضی و مرزی، تفاوتهای فاحش در اندازه سرزمینها، میزان ذخایر زیرزمینی و ثروت و همچنین تعداد جمعیت آنان، سابقه تاریخی طولانی و ممتد حضور و نفوذ قدرتهای استعماری، تفاوتهای زبانی، نژادی و غیره از جمله متغیرهای مؤثر در ایجاد اختلاف و تضاد

شدید میان کشورهای خاورمیانه و به ویژه اعراب به شمار می‌روند. در این میان، اسلام (مذهب سنی) به ویژه و نژاد عرب از جمله عوامل ایجاد وحدت و همبستگی قابل توجه در میان اعراب محسوب می‌شود.

یک مقایسه نظری و عملکردی بین دو عامل وحدت بخش اسلام (مذهب سنی) و نژاد عرب در طول قرن گذشته نشان می‌دهد که عملاً نژاد عرب بر عامل مذهب برتری نسبی داشته است. به ویژه این نگرش در ایدئولوژی بعثیسم و کیفیت عقاید «میشل عفلق» و «صلاح الدین بیطار» بیشتر به چشم می‌خورد. همچنانکه «پان عربیسم» ناصر در قالب «ناصریسم» و بعضاً سیاستها و خط مشیهای دیگر رهبران عرب نظیر «حافظ اسد» و «صدام حسین» نیز آشکارا گویای واقعیت یاد شده است. مهمترین شعار «حزب سوسیالیست بعث عرب» عبارت است از «ملت واحد عرب و رسالت ابدی آن». مرامنامه حزب نیز اشعار می‌دارد که «ملت عرب دارای یک رسالت ابدی است».

به اعتقاد میشل عفلق، اسلام یک جنبش عربی بود که مفهوم آن تجدید و تکامل «عربیسم» بود. زبانی که اسلام

به وسیله آن وحی و نازل می شد زبان عربی بود، و در یک کلام، اسلام یک پدیده تمدن عرب است. به اعتقاد عفلق، «محمد (ص) تجسم تمامی اعراب است، پس باشد تا امروز هم هر عرب محمد (ص) دیگری شود.» به اعتقاد وی اگر اروپای امروز هم مثل گذشته از اسلام واهمه دارد، به خاطر این است که می داند اسلام دوباره زنده شده است تا در دوران ما در شکل جدیدی ظهور نماید: «به شکل ناسیونالیسم عرب.» نهایت اینکه، برای میشل عفلق فقط یک چیز مطلق است و آن هم ملت عرب و ناسیونالیسم عربی است که بیان سیاسی و معنوی موجودیت دائمی ملت عرب می باشد که موجود بوده است و خواهد بود. سرچشمه همه چیز هم، همان ناسیونالیسم عرب است که مذهب و سوسیالیسم را نیز تحت شعاع خود قرار می دهد.^(۱)

باید اشاره کرد که گذشته از اسلام، تنها اندیشه ناسیونالیسم بوده است که بیش از هر ایدئولوژی دیگری بر ذهن عرب ها و جامعه و سیاست آنها مسلط بوده است. قابل توجه

است که این عقیده جدید - که به ویژه در اوایل قرن بیستم بروز و خودنمایی کرد - با کمترین مخالفت ممکن در میان اعراب مورد پذیرش قرار گرفته و به رغم عدم تجویز ضمنی یا صریح اسلام، چنان به سرعت توسعه و رواج یافته است که امروزه بزرگترین رقابت و چالش را با اسلام در جامعه عرب در پیش گرفته است.

به اعتقاد برخی تحلیلگران مسایل خاورمیانه در بررسی مجموعه رخدادهایی که منجر به بروز جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل شد، روندها و شرایط ویژه نظامی یا حتی ارزشهای اسلامی نبود که عبدالناصر را وادار به جنگ با اسرائیل کرد، بلکه به اعتقاد آنان وی آگاهانه خطر جنگ ناخواسته با اسرائیل را به جان خرید تا تصویر مطلوب خود را به عنوان رهبر «ناسیونالیسم عرب» نزد اعراب همچنان حفظ کند! در همین راستا، تنها ناصر نبود که تصمیم گرفت قدرت و موقعیت کشور را در راه حفظ مدیریت سیاسی خود و تصویر ناسیونالیستی ویژه اش قربانی کند، بلکه در ضمن ملک حسین، پادشاه اردن، نیز چنین کرد. برای ملک حسین قابل

۱. برای آشنایی بیشتر با دیدگاهها و برداشتهای میشل عفلق و حزب بعث از جمله ر. ک. به: علی السمان، رویارویی مسلکها و جنبشهای سیاسی در خاورمیانه عربی تا سال ۱۹۶۷، ترجمه حمید نوحی، تهران: انتشارات قلم، ۱۳۵۷.

محاسبه بود که رفتن به جنگ با اسرائیل مساوی با از دست دادن احتمالی بیت المقدس (بخش شرقی آن) و کرانهٔ باختری رود اردن خواهد بود. ولی وی وارد جنگ با اسرائیل شد که در عین حفظ ظاهری اتحاد و همبستگی اعراب، تاج و تخت خود را همچنان حفظ کند، و البته وجههٔ خود را نزد مردم اردن و اعراب حتی به صورت حاشیه‌ای محفوظ نگه دارد. جالب توجه است که همان شخص ملک حسین بعدها در رابطه با علل وقوع جنگ ۱۹۶۷ اظهار داشت که اقدامات مربوط به بسیج اعراب در جنگ صرفاً ناشی از اجرای برنامه‌های «تبلیغات سیاسی، سخنرانیهای رادیویی، و حرف و گفتگو (ی عبدالناصر) بوده است.» چنانکه واقع‌گرایان اعتقاد دارند، اگر ایدئولوژی‌هایی همچون ناسیونالیسم عرب تنها ابزارهای اعمال قدرت دولتهای عرب هستند، پس چرا رهبران عرب قدرت دولت خود را در راه «ناسیونالیسم عرب» قربانی می‌کنند؟

به اعتقاد بسیاری از کارشناسان مسایل خاورمیانه، در خلال چند دههٔ گذشته تغییر و تحولات چندی در صحنهٔ سیاستهای

جاری اعراب رخ داده است. از دیدگاه آنان این گونه تحولات با عناوین «واقع‌گرایی جدید»، «کمال و پختگی نظام»، «بازگشت به جغرافیا»، «پایان پان عربیسم» (اتحاد اعراب)، «چندپارگی جهان عرب»، «خاورمیانه‌گرایی»، و بازگشت از گفتمان «قومیه» (هویت ملی) به «وطنیه» (هویتهای دولت-ملت) نام برده می‌شود. این گونه برچسبهای گوناگون در واقع به روشهای متفاوتی چند پارگی و اختلافهای معمول و جاری در عرصهٔ سیاستهای اعراب را مطرح می‌کند. جالب توجه است، در عین حال که هر یک از دولتهای عرب به خاطر برداشتها و جهت‌گیریهایشان در مورد حفظ منافع و هویت مشترک اعراب در برابر یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند و عکس‌العمل نشان می‌دهند، هر یک از آنان در عمل هویت ملی و منافع ویژه و مختص خود را دارند، لذا به طور بالقوه آنان را وادار به جهت‌گیریهای شخصی در برابر یکدیگر و طبعاً ایجاد شکاف و اختلاف در جهان عرب می‌کند!

کتاب حاضر روند و گفتمان سیاستهای جاری اعراب را که از دید نظری متمایز و مشخص، و از دیدگاه تاریخی غریزی

به شمار می‌آیند، مورد بررسی و تجزیه و تحلیل علمی قرار داده است. «میکائیل بارنت»، نویسنده کتاب، مبنای تاریخی شروع بررسی‌های خود را از سال ۱۹۲۰، یعنی زمان شروع نظام قیمومیت در جهان عرب تا دوران معاصر و آخرین تحولات مربوط تا زمان انتشار کتاب، قرار داده است. وی در مطالعات خود، گفتمان‌های جاری میان کشورهای عرب را در رابطه با نظام منطقه‌ای مورد بحث و نقد قرار می‌دهد. در همین راستا، روندها، آرمانها و تفکرات مربوط به روابط بین نظام منطقه‌ای مطلوب و مورد نظر، هنجارهای «عرب‌گرایی» (عربیسم)، و هویت‌های کشورهای عرب در خلال فصول مختلف مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. این گونه گفتمانها گویای شکلی مداوم و ماندگار از سیاست‌های اعراب می‌باشند. چنانکه تشکیل اتحادیه عرب (۱۹۴۵)، پیمان بغداد (۱۹۵۵)، پیمان کمپ دیوید (۱۹۷۹)، و بسیاری از رخدادهای مشابه دیگر توفانی از بحث و جدلهای حاد را میان کشورها و جوامع عرب درباره هنجارهای ناسیونالیسم عرب برانگیخت، حال این سؤالات مطرح است که آیا ناسیونالیسم عربی به دنبال اتحاد و یکپارچگی اعراب است؟ کشورهای عرب در چه شرایطی با غرب متحد خواهند شد؟ کشورهای عربی چگونه باید فعالیتها و اقدامات خود را در برابر تهدید صهیونیسم سازمان دهی کنند؟

کشورهای عربی همواره راههای انتخابی همیشگی و مداوم در برخورد با این گونه هنجارهای متعارف داشته‌اند، و شکل تعریف شده و مشخص این نوع گفتمانها این است که کشورهای عربی با استفاده از ابزارها و وسایل نمادین به منظور مشخص کردن هنجارهای «عربیسم» به رقابت با یکدیگر پرداخته‌اند. ولی باید گفت که میراث و نتیجه این گونه گفتمانها همواره عبارت از چند پارگی و شقاق قابل توجه در صحنه سیاست‌های اعراب بوده است. برای شناخت چگونگی شکاف و اختلافات موجود در عرصه سیاست‌های عربی معاصر ضرورت دارد تا جزئیات مربوط به چگونگی وابستگی، ارتباط و رقابت رهبران عرب با یکدیگر در طول سالیان دراز بازشناسی شود. با استفاده از چنین گفتمانهایی است که ما می‌توانیم موقعیت خود را جهت شناخت تحرکاتی که نظام کشورهای عربی را تعریف و تبیین کرده،

شکل داد و متحول کرده است، مشخص کنیم. نویسنده مباحث و بررسیهای خود را با استفاده از برداشت ساختارگرایی در نظریه روابط بین الملل مطرح کرده است. به اعتقاد نویسنده ایجاد چارچوبی نظری-تحلیلی بر مبنای نظریه های جامعه شناسی و برداشت ساختارگرایی بر ما مسلم می سازد که اقدامات کشورها نیز نظیر رفتار افراد، معنی و مفهوم خاص خود را پیدا می کند و در درون یک متن و مضمون واحد شکل می گیرد. بدین ترتیب، تعاملات آنان (کشورها) ترتیبها و آرایه های هنجاری آنان را شکل می دهد و متحول می کند. در ضمن، این گونه هنجارها به نوبه خود می تواند هویت و منافع ویژه آنان را بسازد. سرانجام اینکه «مسئله نظام اجتماعی اعراب» به طور معمول از طریق مذاکرات اجتماعی و ترکیبی از روشهای اجبار و اقناع حل و فصل می شود. به عقیده نویسنده این کتاب، با استفاده از برداشت ساختارگرایی، قادر خواهیم بود که روند سیاستهای جاری و معمول میان اعراب را دوباره مفهوم سازی کنیم، بحث و جدلهای جاری میان جوامع کشورهای عرب را بر سر نوع نظام منطقه ای مورد نظر درک کنیم،

دریابیم که چرا کشورهای عربی به منظور ایجاد هنجارهای عربیسم (عرب گرایی) با استفاده از ابزارهای نمادین با یکدیگر به رقابت می پردازند، و سرانجام اینکه چگونه و چرا تلاشها و چالشهای آنان بر سر نوع نظام منطقه ای مطلوب و مورد نظرشان باعث ایجاد چندپارگی و شکاف در نظام سیاسی کشورهای عربی می شود؟

کتاب حاضر در هشت فصل با عنوانهای زیر تنظیم شده است: (۱) داستان سیاستهای اعراب، (۲) بازی سیاستهای اعراب، (۳) پیدایش سیاستهای اعراب، (۱۹۲۰-۱۹۴۵، ۴) ایجاد و حفاظت از عربیسم، (۱۹۴۵-۱۹۵۵، ۵) فراز و فرود عربیسم، (۱۹۵۶-۱۹۶۷، ۶) حاکمیت و دولتگرایی، (۱۹۶۷-۱۹۹۰، ۷) پایان نظام دولتهای عربی و (۸) موفقیت و شکست سیاستهای اعراب.

نویسنده در فصل اول (داستان سیاستهای اعراب) در قالب سه زیرفصل با عناوین گفتمانها و نظام منطقه ای، چه گفتمانهایی در میان کدام کشورهای عرب؟ و سازمان دهی مباحث کتاب، یک رشته مباحث کلی، ساختاری و زمینه ساز مربوط به

نهایت به تأسیس «اتحادیه عرب» انجامید مورد مطالعه قرار می‌دهد. پایان دوران نظام سنتی و قدیم - یعنی دورانی که با فروپاشی امپراتوری عثمانی و پایان نظام خلافت اسلامی، و ضرورت ناسیونالیسم، و توسعه اقتصاد جهانی آغاز شد - و نیز مبارزه در راه «جانشینی امپراتوری عثمانی» باعث شد تا ساکنان منطقه خاورمیانه به این فکر بیفتند که چگونه باید این منطقه سازمان دهی شود و نظام بگیرد. پس از آن بود که جوامع سیاسی اعراب کم کم شکل گرفت و قوام یافت و به سمت تکامل و تحول پیش رفت.

فصل چهارم شامل سالهای تشکیل

اتحادیه عرب (۱۹۴۵) تا سالهایی است که در نهایت به تشکیل پیمان بغداد در سال ۱۹۵۵ انجامید. نویسندگان در این فصل سه مسئله را مورد بررسی قرار داده است. اول، تغییر و تحول مربوط به چگونگی روابط بین ناسیونالیسم عرب و صهیونیسم، که به نوبه خود دو واقعه مهم را در برداشت: ۱) تصمیم کشورهای عربی برای حمله به کشور تازه تأسیس اسرائیل در سرزمین فلسطین در پایان دوران قیمومیت انگلیس بر آن سرزمین

سیاستهای گذشته و حال اعراب را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهد. بارت در فصل دوم چارچوبی برای مفهوم سازی گفتمانهای موجود در عرصه سیاستهای اعراب به خواننده عرضه می‌کند تا بدین وسیله نشان دهد که کشورهای عربی چگونه هنجارهای عربیسم را مورد بحث و مذاقه قرار می‌دهند. توجه و هدف اصلی در این فصل بررسی این مسئله بوده است که چگونه ساختار هنجاری سیاستهای عربی به میزان وسیعی به وسیله مقوله های عربیسم و حاکمیت، قوام گرفته و نیز پس از آن چه تعاملات استراتژیک، نمادین و اجتماعی بین کشورهای عربی در این روند شکل یافته است.

نویسنده، نظام سیاستهای منطقه ای اعراب را به پنج دوره زمانی - که سالهای ۱۹۲۰ تا سالهای آخر دهه ۱۹۹۰ را شامل می‌شود - تقسیم می‌کند. مباحث و مطالعات مربوط به دورانهای مذکور در خلال فصول سوم تا هفتم مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته اند. دوران اول که سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۵ را دربر می‌گیرد، تکامل تاریخی نظام سیاسی کشورهای عربی و رخدادهایی را که در

در ماه مه ۱۹۴۸، و ۲) اتخاذ تصمیم اتحادیه عرب در اعلام ممنوعیت مذاکرات جداگانه صلح هر یک از کشورهای عربی در آوریل ۱۹۵۰. دومین مسئله به چگونگی ارتباط بین ناسیونالیسم عربی و اتحاد و همبستگی آنان مربوط می شود. اگر چه مصر، عربستان سعودی و لبنان امیدوار بودند که اتحادیه کشورهای عربی موقعیت و نقش نهادینه ای در اتحاد اعراب پیدا کند، در عین حال رهبران کشورهای منطقه «هلال حاصل خیز» (اردن، سوریه، فلسطین، عراق و لبنان) پیشنهادهای متعددی را در این راستا در مدت بیش از یک دهه مطرح و ارایه کردند که غالب آنها در عمل ناموفق و با شکست همراه بود. سرانجام سومین مسئله به ارتباط بین ناسیونالیسم عرب و روابط استراتژیک با غرب مربوط می شود. نماد بارز این مقوله فوق انعقاد پیمان بغداد در پایان دوره مورد بررسی، یعنی سال (۱۹۵۵) است که نقطه عطفی در روند سیاستهای اعراب محسوب می شود. زیرا تا آن زمان رهبران سنتی و دودمانی عرب به نحو گسترده ای عربیسم افراطی را پیش می بردند. در حالی که از آن زمان به بعد، عربیسم و اتحاد اعراب عملاً راه

میانه روی و تعدیل و نیز اختلاف نظر و شقاق را طی کرد.

فصل پنجم کتاب سومین دوره تاریخی مورد نظر نویسنده را بررسی می کند که رخدادهای جنگ سوئز (۱۹۵۶) تا جنگ سوم اعراب و اسرائیل (ژوئن ۱۹۶۷) را در بر می گیرد. این دوره با چالش و تقابل دولت و ملت در جهان عرب معنی می شود که با ظهور و سقوط اتحاد و یکپارچگی در عرصه ها و مسایل سیاسی کشورهای عربی خودنمایی و تظاهر می کند. فصل ششم دوران بعد از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ را به بررسی و تحلیل می کشد. آنچه که در این دوره قابل توجه می باشد عبارت از مسایل مربوط به غرب و اتحاد عرب است که به تدریج از گفتمانهای جاری راجع به نظام منطقه ای مطلوب اعراب محو و حذف می شد! سرانجام فصل هفتم، پنجمین دوره زمانی و این سؤال مهم و اساسی را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می دهد که آیا به پایان دوره نظام کشورهای عربی رسیده ایم؟ جنگ دوم خلیج فارس (حمله عراق به کویت) باعث شد تا بند کیسه پُر از درد دلها و شکایتهای فراوان اعراب از یکدیگر و نیز انبوهی از بحث و

جدلهای مربوط به نظام منطقه ای اعراب گشوده شود، و اینکه به هر حال چه ترتیبا و آرایه هایی باید روی خاکسترهای عرب گرایی ساخته شود.

به طور کلی، پنج دوره تاریخی که نویسنده تصویر کرده است، تنها به دنبال بحث تغییر و تحولات مربوط به نظم منطقه ای مورد نظر اعراب نبوده است، بلکه به ویژه روابط در حال تغییر بین کشورهای عربی و ساختار اساسی سیاستهای منطقه ای را نیز مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار داده است. به قول نویسنده هدف وی این بوده است که نشان دهد چگونه و چرا این گونه تغییرات بنیادی در ساختار اساسی و پایه ای سیاستهای اعراب، و همین طور در هنجارهایی که نظام کشورهای عربی را هدایت و تعریف کرده، رخ داده است. در ضمن، نشان دهد که چنین تغییراتی در بازی سیاستهای اعراب و نظام منطقه ای مورد نظرشان در حال چرخش و دگرگونی است. این تحول از طریق گفتمانهای جاری میان کشورهای عربی و روندهای دولت سازی رخ داده است.

سرانجام، فصل آخر کتاب (موفقیت و

شکست سیاستهای اعراب) بازیر فصلهای بازی سیاستهای اعراب، الگوی تعامل استراتژی، و داستان سیاستهای اعراب، مباحثی را تبیین می کند که چگونه ساختارگرایی به ما در درک و تفهیم آنچه که سیاستهای جاری میان اعراب را متمایز و آشنا می سازد، کمک می کند. به نظر نویسنده، برای بررسی و مطالعه سیاستهای جاری میان اعراب با استفاده از یک دیدگاه ساختارگرا، آشنایی و بررسی مجدد نظریه های روابط بین الملل و نیز مطالعه ویژگیهای خاورمیانه ضروری است.

در پایان، اشاره می کنیم که کتاب حاضر دیدگاهی تقریباً متفاوت از بررسیها و بحثهای معمول راجع به سیاستهای گذشته و حاضر اعراب، و به طور گسترده تر درباره روابط بین المللی آنان ارائه می دهد. این کتاب، پنجره جدیدی را به سوی تحركات روابط بین المللی منطقه خاورمیانه می گشاید و به ما دیدگاهی جدید درباره نحوه تفکر و نگرش درباره دیگر اشکال روابط بین الملل ارائه می دهد.

